

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

محمد جعفری
۱۰ فبروری ۲۰۲۰



ظهور دیکتاتوری دینی، بدترین نوع دیکتاتوری به دست خمینی

۳

به ادامه گذشته:

به هنگامی که خمینی در عراق تبعید بود، غالب مخالفان شاه و سازمانهای سیاسی اعم از مذهبی و غیر مذهبی برای گرفتن رهنمود و یا تأییدیه‌ای بوی مراجعه می‌کردند. ولی به جز این که خمینی در هر مناسبتی علیه شاه سخنرانی و بیانیه صادر می‌کرد، کشور نسبتاً آرام بود تا این که به دستور شاه در ۱۷ دی [جدی] ۱۳۵۶ (۷ جنوری ۱۹۷۸م) مقاله‌ای در روزنامه اطلاعات با عنوان «ایران و استعمار سرخ و سیاه» منتشر شد که در آن صریحاً خمینی را شخصی ماجراجو، مخالف پیشرفت علم، سرسپرده به استعمار انگلیس و با سابقه مجهول «هندی» قلمداد کرده بود. انتشار این مقاله در روزنامه اطلاعات، موجی از خشم و انزجار علیه شاه را در سراسر کشور برانگیخت و در قم طلاب حوزه علمیه به شدت به مقاله منتشره در آن روزنامه اعتراض کردند و تظاهراتی برپا ساختند که طی آن عده‌ای کشته شدند. در تبریز هم در ۲۹ بهمن [دلو] ۱۳۵۶ به مناسبت چهل کشته شدگان قم، تظاهرات گسترده‌ای صورت گرفت و راهپیمایی با شعار مرگ بر شاه آغاز شد و بانکها، سینماها، مشروب فروشی‌ها و مجسمه‌های شاه مورد تهاجم قرار گرفت. در این تظاهرات عظیم و بی‌سابقه عده‌ای کشته شدند. بعد از آن و به طور متوالی، در شهرهای دیگر مراسم چهل ادواری برگزار می‌شد که منجر به برخورد تظاهرکنندگان با قوای نظامی و انتظامی و کشته هائی نیز بر جای گذاشت. آقای خمینی هم اعلامیه‌هایی صادر می‌کرد و در آنها مردم را به ایستادگی و مقاومت در برابر رژیم شاه فرامی‌خواند. بعد از آن کشور آرام و قرار نداشت. در ۱۷ شهریور [سنبله] ۱۳۵۷ در تهران تظاهراتی سازمان داده شد که نیروهای نظامی از همه طرف با مردم روبه رو شدند و به سوی آنها شلیک کردند. در این تظاهرات خونین عده زیادی کشته شدند و بدینسان ۱۷ شهریور که مصادف با روز جمعه بود، «جمعه سیاه» نام گرفت. یکی دو روز بعد، باز خمینی اعلامیه شدید اللحنی صادر کرد و در آن مردم را به استقامت و مقاومت در برابر رژیم شاه دعوت کرد. با این نهضت که از ۱۵ خرداد [جوزا] ۱۳۴۲ سرچشمه گرفته بود، چشم همه مخالفان رژیم یا به لحاظ تکتیکی و یا از روی

عقیده، به وی دوخته شد. به ویژه بعد از رفتن به نجف، غالب مخالفان و مبارزان معتقد به دین، و یا بعضی سازمانهای سیاسی اعم از مذهبی و غیر مذهبی برای گرفتن رهنمود و یا تأییدیه‌ای به وی مراجعه می‌کردند.

به هنگامی که خمینی در عراق تبعید بود با وجودی که تا آن زمان نیز مانند قریب به تمامی فقها، تا قبل از نهضت ۱۵ خرداد ۴۲، به ولایت فقیه معتقد نبوده‌است و تمام خواسته‌های روحانیت و در رأس همه آقای خمینی در این دوران اجرای قانون اساسی، نصحیت شنوی از روحانیت در امور کشور، قدردانی از زحمات روحانیت در حفظ حدود و ثغور کشور و آزادی و استقلال آن، رعایت حق روحانیت و معزز داشتن آنها دور می‌زند. این موضوع هنوز قابل تحقیق جدی است که چه تحولی، به لحاظ روانی و فکری و در رابطه با جامعه و از لحاظ سیاسی در خمینی به وجود آمد که خمینی تا قبل از تبعید به نجف مانند قریب به تمامی فقها و نوشته خود در «رساله اجتهاد و تقلید» (۳۳) و تصریح مرحوم منتظری (۳۴) به ولایت فقیه معتقد نبوده‌است. سرانجام در بهمن [دلو] سال ۴۸ ولایت فقیه را به مثابه زعامت سیاسی و رهبری کشور، جعل کرد و دین را وسیله رسیدن به قدرت گرداند و با عنوان مدعی نمایندگی از رسول خدا و امام زمان، گفت: فقها هم ولایت مطلقه بر مردم دارند.

سرانجام صدام حسین خمینی را از عراق اخراج کرد و وی در ۱۳ مهرماه [میزان] سال ۵۷ به پاریس رفت. وی با وجودی که قبلاً ولایت فقیه را به عنوان زعامت و رهبری سیاسی تدریس کرده بود، در پاریس و در انظار جهانیان آشکارا به ملت ایران قول و قرار و تعهدهایی سپرد که به «بیان انقلاب» و یا «بیان پاریس» مشهور شد که بعضی از آن‌ها به قرار زیر است:

«ولایت با جمهور مردم است»، «میزان رأی مردم است»، «جمهوری نظیر همین جمهوری فرانسه»، «باید اختیارات دست مردم باشد»، «من برای خودم نقشی جز هدایت ملت و حکومت بر نمی‌گیرم»، «علماء خود حکومت نخواهند کرد»، «از نظر حقوق انسانی تفاوتی میان زن و مرد نیست زیرا هر دو انسانند و زن حق دخالت در سرنوشت خویش را همچون مرد دارد» و نیز «و زنان ما حق رأی دادن و حق انتخاب شدن دارند»، «همه گروه‌ها در بیان عقاید خود آزادند»، «به نظر من رادیو و تلویزیون و مطبوعات باید در خدمت ملت باشد و دولتها حق نظارت ندارند. ملت را نمی‌شود تحمق کرد». و این «بیان پاریس» مهمترین عامل تحمق مردم و سیاسیون گردید. در آن موقع غالب سیاسیون ملی، آزادیخواهان و عدالت طلبان با توجه به «بیان پاریس» به این نکته توجه نکرده بودند، وقتی فکر راهنمای کسی، بیان قدرت باشد و «به دست آوردن قدرت» را هدف خود کند، برای رسیدن به معشوق، به هر عملی دست می‌زند و خدعه و دروغ و به کاربردن زور را نه تنها مباح بلکه واجب می‌شمرد. این نحوه عمل از آن همه کسانی است که رسیدن به قدرت و حفظ آن را هدف خود می‌کنند، هیچ فرق نمی‌کند که طرز فکرشان دین باشد و یا مرامی ضد دین. آقای خمینی هم که به لحاظ تفکر، دین را بیان قدرت می‌دانست، وقتی سوار بر اسب چموش قدرت شد، دیگر نه تنها از گفتن دروغ باکی نداشت، بلکه در مقام توجیه آن می‌گفت: «اما برای حفظ اسلام و برای حفظ نفوس مسلمین دروغ گفتن هم واجب است، شرب خمر هم واجب است». (۳۵) و جاسوسی کردن هم واجب است قبلاً هم در کتاب حکومت اسلامی خود گفته بود، با تهمت زدن می‌شود مخالفان را طرد و حذف کرد و به کار گیری هر وسیله‌ای را برای حفظ حکومت هم اوجب و اجبات گرداند.

سؤال اساسی این است که وقتی مشی سیاسی آقای خمینی تقریباً با فدائیان اسلام، کاشانی، بهبهانی و سیدضیاءالدین طباطبائی یکسان بوده و با سران داخلی کودتای ۲۸ مرداد [اسد] رابطه و همکاری داشته چرا ملیون، آزادیخواهان و سایر گروه‌ها قلم و قدمشان در تثبیت رهبریت وی به کار افتاد؟ این سؤال دلایل متعدد و تو در تو می‌تواند داشته باشد. از جمله به چند از مهترینشان اشاره می‌شود:

۱- توجه نداشتن و نکردن به پیشینه آقای خمینی و این که مشی سیاسی‌اش با کاشانی، بهبهانی و فدائیان اسلام همانی دارد.

۲- اعتقاد کور نسبت به روحانیت، مرجعیت تقلید و فقه و توجه نکردن به این نکته که وقتی حکومت اسلامی مطرح می‌شود، توده مردم بازرگان، بنی صدر و امثالهم را کبابه کش اسلام نمی‌دانند به ویژه وقتی رهبری هم در دست مرجع تقلید است.

۳- شاه چنان کینه مصدق را به دل گرفت که اجازه نداد برای معالجه وطن را ترک کند و حتی بعد از رحلت نه تنها اجازه نداد که مراسم ختمی برایش برگزار کنند بلکه نگذاشت که طبق وصیتش در پیش شهدای ۳۰ تیر [سرطان] دفن شود و روشی را هم که بعد از کودتای ۲۸ مرداد در پیش گرفت که هر نوع فضای نفس کشیدن را بست موجب شد که ملیون، روشنفکران، اқشار و طبقات مردم کم‌کم از او جدا شده و نسبت به او و رژیم و خاندانش چنان تنفیری پیدا بکنند، که آماده برای انقضای پادشاهی شوند.

۴- در برهه‌ای از زمان، به بوثه فراموشی افتادن توصیه مصدق رهبر نهضت ملی ایران. هنگامی که بعد از واقعه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ جریان واقعه را به مصدق گزارش کرده بودند و وی نوار سخنرانی آقای خمینی را گوش کرده بود. شجاعت او را ستوده بود و گفته بود «تجربه طولانی ما این است که آقایان روحانیون تا به آخر نمی‌آیند و اگر هم بیایند در آخر سر خراب می‌کنند.» (۳۶) و یا در نامه‌ای که آقای مصطفی شجاعیان بعد از ۱۵ خرداد به مصدق نوشته و به وی پیشنهاد کرده بود که رهبری مشترکی از روحانیون و ایشان به وجود آید، مصدق پاسخ می‌دهد که «این مطلب آغاز روشنی دارد و پایان تاریکی» (۳۷).

۵- اختلاف در بینش و روش در بین نیروهای اسلامی و ملی و سران آن به هنگام اوج گیری و پیروزی انقلاب؛ من بر این باورم که اگر هنگامی که خمینی در پاریس بود، بین نهضتی‌ها و بنی صدریها و یا حدا اقل بین بازرگان، بنی صدر، قطب زاده، یزدی و سنجابی حد اقلی ائتلاف و یا وحدتی وجود داشت، خمینی هر گز جرأت نمی‌کرد به یکه تازی بپردازد، چون قبلاً تا حدودی از مصدقی‌ها حساب می‌برد، اما وقتی مشاهده کرد که اینها با هم مختلف و با او در وحدت هستند، از همان روز اولی که پایش به تهران رسید، در قلع و قمع همه کوشید.

۶- شاید تصور این که خمینی با بسیج توده‌نی شاه را از اریکه قدرت کنده و خود در بالا می‌نشیند و نگاه می‌کند و حکومت را به دست آن‌ها می‌سپارد.

۷- تنها و تنها به «بیان پاریس» دل خوش کردن و از مابقی نکات ذکر شده در فوق غفلت کردن و شناخت کافی نداشتن سیاسیون و ملیون از توده مردم و به قول روحانیت از عوام الناس.

۸- با وجود همه اینها اگر گذاشته شده بود که آقای خمینی خودش در پاریس مستقیم و بدون دخل و تصرف و ویرایش و روابط عمومی دیگران با انبوه پرسش‌های جدی خبرنگاران دنیا مواجه شود، بُنمایه‌های فکری و روحی او در همان پاریس در برابر دید جهانیان آشکار می‌شد و بر همه معلوم می‌شد که آقای خمینی در صدد ساختن و استقرار چه نوع حکومتی است، البته بعضی‌ها معتقدند که در آن صورت، انقلاب شکست می‌خورد و نظام دیکتاتوری شاهنشاهی می‌ماند که این حرف دیگری است و در جای خود بحث دارد. اگرما کتاب ولایت فقیه آقای خمینی که خود دقیقاً تئوری تصاحب قدرت در لباس دین است را هم نادیده بگیریم، اگر به نکاتی که در پاریس چند باری در مصاحبه‌هایش که در می‌آمد، (۳۸) توجه شود، یا شده بود، معلوم می‌شود که وی جای جای به نکاتی اشاره می‌کند که هر چه هست، ولایت حق و حقمنداری نیست.

در هر حال، کشور در تب و تاب انقلاب بود و غربی‌ها و در رأس آن‌ها امریکائی‌ها پشتیبانی خود را از شاه برداشته بودند، و در گوادلوپ سران امریکا، انگلیس، فرانسه و المان در جلسه‌ای که از ۴ تا ۷ جنوری ۱۹۷۹/۱۴ تا ۱۷ دی [جدی] ۱۳۵۷ برگزار شد، تصمیم گرفته شد که راه حل بحران ایران خروج شاه از کشور است و لذا به شاه توصیه کردند که کشور را ترک کند. شاه می‌گوید: جنرال هایزر را به اتفاق سفیر امریکا، سالیوان ملاقات کردم. «تنها چیزی که مورد علاقه هر دوی آنها بود، دانستن روز و ساعت حرکت من از ایران بود.» (۳۹) در پی این توصیه، شاه که تصمیم خود را برای خارج شدن از ایران گرفته بود، بختیار را به نخست وزیری منصوب کرد و در ۲۶ دی ۱۳۵۷ از کشور خارج شد. کشور در تب و تاب قریب الوقع پیروزی انقلاب بود که در تاریخ ۱۲ بهمن ۵۷ خمینی و همراهانش به ایران باز گشت، تمام کشور یکپارچه خود را برای استقبال از رهبر انقلاب آماده کرده بود. استقبال عظیم و با شکوهی که از آقای خمینی به عمل آمد،

خمینی به محض ورود به تهران در بهشت زهرا جایی که شهدای انقلاب آرمیده بودند، طی سخنرانی خود گفت: «من تو دهن این دولت می‌زنم، من دولت تعیین می‌کنم،» و هنوز دولت بی اختیار بختیار بر سر کار بود که خمینی در تاریخ ۱۵ بهمن [دلو] ۵۷ مهندس مهدی بازرگان را مأمور تشکیل دولت موقت کرد.

امریکائی‌ها در تهران با شورای انقلاب و در فرانسه و امریکا با نمایندگان خمینی وارد مذاکره شده بودند. و حتی خمینی درست زمانی که بختیار فرودگاه را بسته بود، به کارتر پیام داده و گفته: «کارها و عملیات بختیار و سران کنونی ارتش نه تنها برای ملت ایران، بلکه برای دولت امریکا هم به خصوص آینده خود امریکا هم در ایران، ضرر دارد.... اگر او و ارتش در امور دخالت نکنند و ما ملت را ساکت کنیم ضرری برای امریکا ندارد. ما با مردم امریکا دشمنی خاصی نداریم.» سر انجام در ۲۲ بهمن [دلو] انقلاب پیروز شد و دولت موقت زمام امور را به دست گرفت. خمینی که در صدد قبضه کردن کامل قدرت و تحقق ایده آل‌های خودش بود، اما در مدتی که در پاریس بود و بعد از آن تا شهریور [سنبله] ۵۸ دم از ولایت فقیه نزده بود و با تحمیق مردم و غوغاسالاری و چماقداری برای اولین بار در شهریور ۵۸ دم از ولایت فقیه زد.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که در آن ولایت فقیه با اختیارات مشخص که بیشتر جنبه نظارتی داشت در آن گنجانده شده بود و هنوز صحبت از ولایت مطلقه به میان نیامده و حقوق مردم تا حدودی در آن ملحوظ شده و امکان بازگشت به آزادی و عدالت و حقوقمداری در آن هنوز وجود داشت، در آذر [قوس] ۱۳۵۸ به همپرسی گزارده شد و با بیش از ۹۵ درصد آراء ملت به تصویب رسید.

بنی صدر در ۵ بهمن ۵۸ با بیش از ۷۵ درصد آراء اولین رئیس جمهور منتخب ایران شد. غالب فرماندهان ارتش در اثر انقلاب اعدام و زندانی و بخشی از نفرائش هم در طول انقلاب از ارتش خارج شده بود. ته مانده‌اش نیز به دلیل جو ترسی که از انقلاب بر آنها مستولی گشته بود، در یک وضعیت آشفته‌ای به سر می‌برد. تحریم نظامی و اقتصادی، که در اثر گروگان گیری کارکنان سفارت امریکا حاصل شده بود، ارتش را از دریافت ادوات نظامی و قطعات یدکی محروم ساخته بود، در چنین وضعیتی خمینی، در ۳۰ بهمن ۵۸ بنی صدر را به فرماندهی کل قواء منصوب کرد. وقتی بنی صدر توانست با بیدار کردن انگیزه و روحیه دادن به فرماندهان ارتش و آگاه کردنشان به استعداد خود و دادن مسؤولیت به خودشان، ارتش را بازسازی و فعال کند، محبوبیت وی در بین نیروهای مسلح روزافزون شد. روحانیت چون از ارتش نگران بود و برای این که سپاه را جانشین ارتش کند، از هر بهانه‌ای سود می‌جست. کودتای نوژه که ۷۵ روز قبل از این که در تاریخ ۳۱ شهریور ۵۹، عراق به ایران حمله کند، اتفاق افتاده و خنثی شده بود، بهانه را در اختیار آن‌ها قرار داد. آن‌ها با در دست داشتن دادگاه‌های انقلاب و ارتش و فرمان خمینی

تحت عنوان ارتشیان کودتاجی به جان ارتش افتادند و در دادگاههای برق آسا بیش از ۲۰۰ افسر ارتشی را اعدام و یا به زندان انداختند.

در چنین اوضاع و احوال آشفته‌ای صدام حسین با سکوت شوری و چراغ سبز امریکا فکر می‌کرد، در عرض سه روز بخشهای از کشور را تصرف خواهد کرده و در اهواز جشن پیروزی بر پا خواهد کرد، پس از پاره کردن قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر در مقابل رادیو و تلویزیون، در ۳۱ شهریور از هوا و زمین و آب به ایران حمله کرد و همه را در بهت و نگرانی فرو برد.

بنی صدر رئیس جمهور و فرمانده کل قواء برای رهبری عملیات نظامی در ستاد ارتش مستقر شد و کمی بعد هم دفتر نظامی خود را به اهواز و دزفول منتقل کرد و اکثر مدت همراه فرماندهان و نظامیان در جبهه‌ها بود. رشادت ارتش و همه نیروهای مسلح و عقب راندن و متوقف کردن ارتش عراق، چنان عراقیان را که فکر می‌کردند ۵ روزه، ۵ - ۶ استان کشور را تصرف خواهند کرد و دولت دست نشانده تشکیل خواهند داد مأیوس ساخت. بنی‌صدر همچنان که در جبهه می‌جنگید، آزادی و حقوق مردم را فراموش نمی‌کرد، در روز عاشورا در ۲۸ آبان [عقرب] ۵۹، در سخنرانی خود در میدان آزادی از جمله انواع زندانهای مختلف و شکنجه در جمهوری اسلامی را بشدت مورد انتقاد و حمله قرار داد و گفت:

در قانون اساسی ما مگر شکنجه حرام نشده، در حکومت اسلامی ما ۶ نوع زندان وجود دارد. چرا اینها تعطیل نمی‌شوند؟ چرا رسیدگی نمی‌شود. چرا در رژیم اسلامی انسان و جان او اینهمه بی‌منزلت شده که بتوان مثل آب خوردن محکوم کرد و بدون آن که کسی بفهمد کار او را تمام کرد. بس کنید این کارها را نمی‌توان به خاطر این که ما برای استقلال می‌جنگیم آزادی مردم را از بین ببریم.

بعد از آن که نیروهای مسلح ایران، در یکی دو ماهه اول جنگ توانستند قوای دشمن را زمین‌گیر کنند و از بخشی از مناطق اشغالی بیرون برانند و همه نقشه‌های صدام، نقش بر آب شد و موفقیت نیروهای مسلح چنان چشم‌گیر بود که هیأت‌های حسن نیت صلح برای متارکه جنگ و آتش بس از کشورهای عضو کنفرانس اسلامی و عضو عدم تعهد، به طور مداوم بین تهران و بغداد در رفت و آمد بودند. پس از مذاکرات طولانی، سرانجام صدام به پیشنهاد صلح کنفرانس اسلامی و عدم تعهدات در داد و قرار شد که ۳۰-۴۰ میلیارد دالر غرامت به ایران بپردازند. عراق هم مناطق اشغالی را تخلیه کند و نیروهای دو کشور پشت مرزهای بین‌المللی یک دیگر قرار بگیرند و به اندازه توپ رس یعنی چند کیلومتری هم در داخل از مرزهای بین‌المللی دو کشور عقب‌نشینی کنند و تمام این مناطق بی‌طرف شود و پس از انجام این مراحل، اختلافات دو کشور از راه سیاسی حل و فصل گردد.

در اردیبهشت [ثور] ۱۳۶۰ که قرار بر متارکه جنگ و پیشنهاد صلح موافق پیشنهادهای ایران با موافقت آقای خمینی و تصویب شورای عالی دفاع گرفته شده بود و هیأت‌ها نیز موافقت خود را اعلام کرده بودند و به بغداد رفته و موافقت صدام نیز را گرفته بودند و قرار بود که هیأت برای نهائی کردن و اعلام آتش بس در ۲۵ خرداد [جوزا] به تهران باز گردند که چون فاز آخر کودتا در جریان بود، از دفتر آقای رجائی نخست‌وزیر به آنها تلفون شده و گفته بودند که در تهران تحولی در حال تکوین است و هیأت به تهران نیاید.

بنی صدر تا امکان و توان داشت به اعمال کمیته‌ها، بگیر و ببندهای دادگاه‌های انقلاب و شکنجه و زندانی کردن مردم دفاع از آزادی مطبوعات دفاع می‌کرد. آقای خمینی که در ابتدای ریاست جمهوری با به نعل و به میخ زدن گهگاهی از بنی صدر حمایت می‌کرد و فکر می‌کرد که بنی صدر از او حرف شنوائی دارد و یا با اهرم‌های قدرتی که در دست دارد حد اقل او را تسلیم و به ماشین امضاء تبدیل خواهد کرد. وقتی برایش مسجل شد که بنی صدر تسلیم نخواهد شد.

دست به کودتا علیه ریاست جمهوری زد و بعد از بستن روزنامه‌ها، در ۲۰ خرداد ۶۰، بنی صدر را از فرماندهی کل قواء عزل کرد. تیمسار فلاحی رئیس ستاد مشترک بعد از کنار گذاشتن بنی صدر از فرماندهی کل قواء، با وجودی که روحانیون و به ویژه آقای خمینی را خوب می‌شناخت، در ۲۱ خرداد با دیگر سران نظامی در محل ستاد مشترک ارتش در مصاحبه مطبوعاتی، از زحمات بنی صدر در مقام فرماندهی کل قواء قدردانی و اعلام کرد که تا ایشان فرمانده کل قواء بود، بیش از ۶۰ در صد سرزمینهای اشغالی از دست نیروهای صدام خارج شده است و اینها نتایجی که با تدبیر فرمانده کل قواء بنی صدر و سران فرماندهان نظامی حاصل شده بود. (۴۰)

خمینی بعد از بستن روزنامه‌ها، در ۱۷ خرداد در پیامی در ۱۸ خرداد به بنی صدر متذکر شد: «من همواره کوشیده‌ام شما را در مقام ریاست جمهوری و فرماندهی کل قواء که خود من به شما تفویض کرده‌ام، حفظ کنم. اما خود شما مانع این کار می‌شوید. شما باید دولت را قبول کنید، شورایی قضائی را قبول کنید. مجلس و شورای نگهبان را قبول کنید» بنی صدر هم پاسخی سخت به وی داد: «شما نمی‌خواهید قانون اساسی اجراء گردد... شما خودکشی تدریجی کردید بیان انقلاب را از بین بردید... ریاست جمهوری و فرماندهی کل قواء به چه کار من می‌آید؟ از ابتداء گفته‌ام این مقامها را برای حداکثر تلاش به خاطر نجات کشور و انقلاب می‌پذیرم و هنوز نیز باید تکرار کنم که مرا بدانها دلبستگی نیست.» (۴۱)

بعد از پاسخ تند بنی صدر، خمینی، بنی صدر را از فرماندهی کل قواء عزل کرد و وی مجبور به اختفا گردید و با ایجاد ترس و وحشت در داخل و خارج از مجلس طرح عدم کفایت سیاسی بنی صدر تصویب شد. خمینی بعد از کودتای خرداد ۶۰ دست به کشت و کشتار بی سابقه زد. وی که در تحمیل توده مردم را بد طولائی داشت با سوار شدن بر احساسات مذهبی و دینی مردم، آن را به صورت یک سیستم حکومتی شیوه کار قرار داد و برای حفظ دامنه قدرت خود، و حرف آخر را زدن عزیزترین یاران را اگر لازم بود، فدا می‌کرد. همین رهبر فعلی در مقام ریاست جمهوری در سال ۶۶، در خطبه نماز جمعه ۱۱ دیماه [جدی] ۶۶، خطاب به آقای خمینی گفت: «قدرت ولایت فقیه هم نا محدود نیست و اقتدار دولت اسلامی تنها در چهارچوب احکام اسلام اعمال می‌شود.» (۴۲) آقای خمینی سخت به او توپید و برای اولین بار دم از قدرت مطلق زد و گفت: «ولایت مطلقه فقیه را نشناخته‌ای» (۴۳) و هنگامی که خامنه‌ای توبه کرد و در نامه‌ای گفت: بله! حق با شماست. آقای خمینی در جواب گفت: «چون خورشید روشنی می‌دهد.» (۴۴) و همین عمل خمینی در سال ۶۶ مبنای ولایت مطلق = قدرت مطلق در قانون اساسی در سال ۶۸ شد.

با وجودی که صدام با پذیرش قرارداد الجزایر و پرداخت غرامت در دو نوبت، ابتداء در خرداد سال ۶۰ و سپس در سال ۶۱ پس از فتح خرمشهر، حاضر به پذیرش صلح و آتش بس بود ولی خمینی و حلقه اسرارش با رویای برقراری حکومت اسلامی در عراق و راه قدس از کربلا می‌گذرد و محاکمه صدام، حاضر به صلح و متارکه جنگ نشدند. قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت برای پایان دادن به جنگ ایران و عراق در ۲۹ تیر [سرطان] ۱۳۶۶، صادر شد. عراق بلافاصله آن را پذیرفت اما نظر به این که در آن موقع ایران در جنگ دست بالا را داشت و بخشهایی از عراق در تصرف ایران بود به این فکر که صدام را ساقط خواهند کرد و در عراق حکومت اسلامی به پا خواهند کرد، از پذیرش آن سرباز زدند و در حالی که نیروهای مسلح کشور چنان از هم گسیخته شده که خوزستان در معرض سقوط قرار داشت، از روی استیصال و درماندگی قطعنامه ۵۹۸ را بدون چون و چرا در ۲۷ تیر [سرطان] ۱۳۶۷ از سوی ایران پذیرفته شد و خمینی با قبول آتش بس که از نوشیدن جام زهر برایش بدتر بوده ولی چاره‌ای جز نوشیدن نداشت، آتش بس را پذیرفت. خمینی در دو جا، جام زهری را که نوشیده بیان کرده است. اولی در نامه سرّی خود به سران نظامی و غیر نظامی کشور می‌گوید حال که به من در نامه‌های مختلف گفته شده: «بودجه و وضع مالی نظام را زیر صفر است

و تنها سلاح‌هایی را که در شکست‌های اخیر از دست داده‌ایم به اندازه تمام بودجه‌ای است که برای سپاه و ارتش در سال جاری در نظر گرفته شده و در مردم شوق رفتن به جبهه کم شده، شما عزیزان از هر کس بهتر می‌دانید که این تصمیم برای من چون زهر کشنده است» ولی آن را می‌پذیرم.

دومی در پیام به حجاج که به پذیرش قطعنامه شورای امنیت اشاره کرد و گفت: «بدا به حال من که هنوز مانده‌ام و جام زهر آلود قبول قطعنامه را سرکشیده‌ام»

مجاهدین که در طول جنگ همه جانبه در کنار صدام بوده و با اسلحه صدام مسلح شده و در کشتار فرزندان ایران زمین شریک بودند، چند روز بعد از پذیرش قطعنامه آتش بس و به هم ریختگی کشور که ارتش و سپاه در معرض تلاشی و یأس و نومیدی قرار گرفته و در خود فرو رفته بودند. در چنین حالتی مجاهدین در رؤیای قدرت و حکومت، به خیال واهی که مردم فرش قرمز زیر پای آنها می‌گسترانند و بدون رادع و مانع مهمی یک راست به تهران خواهند رسید، با عملیاتی با نام فروغ جاویدان - مرصاد به غرب ایران حمله کردند، که ناگهان مردم و جوانان با هر وسیله‌ای که در دست داشتند به سمت جبهه‌های غرب و جنوب کشور سرازیر شدند و از زمین و هوا آنها را محاصره و قلع و قم کردند و ناگهان به مانند بارقه الهی، انگیزه برون رفت آقای خمینی و سپاه از استیصال و درماندگی در اختیارشان قرار گرفت و آن‌ها را نجات داد.

از مدتها بود که جمهوری اسلامی از توده وسیعی از زندانیان سیاسی گروه‌ها به ستوه آمده بود و به دنبال راه خلاصی خود از آنها بود که عملیات فروغ جاویدان مجاهدین بهانه را در اختیار آن‌ها قرار داد. و به بهانه عملیات فروغ جاویدان و یا مرصاد خمینی با کمک حلقه اسرارش حکم قتل فله‌ای چند هزار زندانی را صادر و به دست سه جلاّد سپرده شد که آنها را مانند برگ خزان به گورستان بفرستند. و میر غضبباهش با فرمان وی در کمتر از ماهی بیش از چهار هزار زندانی بی دفاع را به جوخه‌های اعدام سپردند و باز مرحوم منتظری در یک فایل صوتی که منتشر شد به هیأت کشتار زندانیان بی دفاع گفت: تاریخ از شما به عنوان جنایتکار یاد خواهد کرد و حقیقتاً جنایاتی که با آب زمزم و کوثر هم پاک نتوان کرد. و اگر او آن را افشاء نکرده بود، بسادگی این جنایت هولناک قابل اثبات برای ایرانیان و جهانیان نبود. و آخرین کلام این که:

خمینی سر انجام پس از آن که از همه ملیون و سازمانها و بعضی از مراجع تقلید بهره خود را برد، به قلع و قمع همه آن‌ها پرداخت و موفق شد که آرزوی نهائی خود را که جمهوری ولایت مطلقه بود در کشور مستقر گرداند و در ۱۳ خرداد [جوزا] ۱۳۶۸ در تهران در گذشت.

محمد جعفری - بهمن [دلو] ۹۸

یادداشت و نمایه:

۳۳- وی در «رساله اجتهاد و تقلید» خود که قبل از انقلاب نوشته شده، تصریح می‌کند: «اشکال در اصل «عدم ولایت» وجود ندارد. جای هیچ اشکالی نیست در این اصل و قاعده عدم نفوذ حکم هیچ کسی بر کس دیگر، شکی نیست، فرقی نمی‌کند که حکم مذکور قضائی باشد یا غیر آن، حاکم پیامبر باشد، یا وصی پیامبر یا غیر آنها. زیرا صرف نبوت و رسالت و وصایت و یا علم و فضائل نفسانی، به هر درجه باشد، موجب نمی‌شود که دارندگان این گونه کمالات نافذالحکم باشند، و قضا و داوری آنان، فاصل و قاطع خصومت و تنازع شود، بلکه آنچه را عقل در می‌یابد و به آن حکم می‌کند، همانا نفوذ حکم خداوند متعال در باره خلق است.» وی حتی در کتاب کشف‌الاسرار

می‌نویسد: «أولى الأمر و ولاية بر مسلمين را فقط ائمه (ع) دارند» افزون بر اینها، وی تصریح می‌کند: «غیر از امامان دوازده‌گانه شیعیان کسی ولایت بر مسلمین را دارا نمی‌باشد»

اصل «عدم ولایت» یک اصل عملی و یک قاعده عقلی فقهی است: «لا ولاية لاحد على احد» یعنی این که به لحاظ فقهی، اصل بر عدم ولایت است. بدین معنا که هیچ کس بر دیگری ولایت ندارد و دیگران حق دخالت در سرنوشت او را ندارد و هر فردی نسبت به عملکرد خود در برابر خداوند مسؤول و پاسخگو خواهد بود. و یا هیچ کسی بر هیچ کس دیگر ولایت ندارد و هر کسی خود بر خویشان ولایت دارد به عبارت دیگر رهبری و اداره زندگی از حقوق ذاتی هر انسانی است.

۳۴- خاطرات آیت الله منتظری، چاپ انقلاب اسلامی، فروری ۲۰۰۱، ص ۸۶؛ آیه الله منتظری در خاطرات خود آورده است که آقای خمینی تا قبل از رفتن به نجف به ولایت فقیه معتقد نبوده است. او می‌نویسد: «در بحث با ایشان من گفتم: «سنت می‌گوید خلافت به انتخاب است، شیعه می‌گوید به نصب است»، ایشان گفتند: «مذهب تشیع این است که امام باید معصوم و منصوب باشد. در زمان غیبت تقصیر خود مردم است که امام غایب است، خواهی هم می‌گوید: وجوده لطف و تصرفه لطف و عدمه منافی حالا هم ما لایق نبوده‌ایم که امام غایب است، ما باید شرایطی فراهم کنیم تا که امام زمان (عج) بیاید. ما گفتیم پس در زمان غیبت باید هر ج و مرج باشد؟ فرمود: این تقصیر خود مردم است، خداوند نعمت را تمام کرده ما باید لیاقت آمدن امام زمان (عج) را در خود فراهم کنیم. نظر شیعه این است که امام فقط باید منصوب و معصوم باشد. این بود اظهارات ایشان در آن وقت، و اشاره‌ای هم به ولایت فقیه نکردند. بعداً که ایشان به نجف رفتند، در آنجا دوازده جلسه راجع به ولایت فقیه و حکومت اسلامی بحث کردند».

۳۵- صحیفه امام، ۲۴ جلدی، جلد ۱۵، سخنرانی ۲۷ مرداد ۱۳۶۰.

۳۵- خیانت به امید، ابوالحسن بنی‌صدر، ص ۳۷۰.

۳۵- من خودم نامه مصطفی شاعیان به مصدق و پاسخ دکتر مصدق را به وی را ندیده ام اما آقای هوشنگ کشاورز صدر برای نگارنده تعریف کرد که هم نامه و هم پاسخ آن را خود ملاحظه کرده است.

۳۸- نظیر این که: «اسلام برای تمام نیازهای انسان حکم دارد: احکام سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، انسان احتیاج به ماوراء الطبیعت دارد و اسلام برای آن احکام دارد» یا "آزادی در اسلام، در حدود قوانین اسلام است"، یا "نهضت شما برای خداست، زیرا که قصد ندارید به مقامی برسید، بلکه می‌خواهید حکم خدا جاری شود در نتیجه باید خودسازی کنید. شرط خود سازی تبعیت از احکام الهی است که چون و چرا ندارد". یا این که "اسلام در همه ابعاد قانون دارد و به همین جهت احتیاج به قوانین دیگری نداریم. و قانون اساسی فعلی را تصفیه می‌کنیم، یعنی نظر می‌کنیم، هر مقدارش موافق با اسلام است، آن را حفظ می‌کنیم و هر مقدارش که مخالف با قانون است، آن را حذف می‌کنیم" یا "حکومت اسلامی حکومت قانون و قانون خدا است" و نمونه‌های صریح دیگر.

۳۹- پاسخ به تاریخ، محمد رضا پهلوی، ص ۲۷۳.

۴۰- کیهان، ۲۳ خرداد ۶۰.

۴۱- تقابل دو خط یا کودتای خرداد ۶۰، محمد جعفری، چاپ اول ص ۴۲۰-۴۲۳، چاپ دوم ص ۴۶۶-۴۶۹.

۴۲- کیهان ۱۲ دیماه ۶۶ شماره ۱۴۰۸ خامنه‌ای خطبه نماز جمعه ۱۱ دیماه ۶۶.

۴۳- نامه خمینی به خامنه‌ای مؤرخ ۱۴۰۱/۱۰/۶۶، صحیفه نور جلد ۲۰.

۴۴- نامه خمینی به خامنه‌ای مؤرخ ۱۴۰۱/۱۰/۶۶، صحیفه نور جلد ۲۰.